اعتراف زوج سرایدار به سرقت ۴ میلیاردی

افرادی که در پوشش سرایدار چهارمیلیارد تومان اموال ازیک خانه ویلایی درشمال تهران سرقت کرده بودند،بازداشت شدند. به گزارش جام جم، ۱۰ روز پیش از خانه زوجی در محله قلهک طلا، چند تخته فرش دستباف، حدود ۳۰عدد ساعت برند، مقادیری دلار، چند عدد تابلو فرش و خودروی هایما به سرقت رفت. درجریان تحقیقات پلیسی معلوم شد این خانواده به جشن عروسی رفته بودندکه بعداز بازگشت به خانه متوجه سرقت شده و از زوج سرایدار خبری نبود. در جریان تحقیقات پلیسی معلوم شد دوربین‌های مداربسته جایگاه سوختی در شهرستان بروجرد خودروی سرقتی را موقع سوختگیری ثبت کرده

اند. ماموران به این شهرستان در حالی اعزام شدندکه معلوم شد پول زیادی به حساب زوج سرایدار واریز شده است. سارقان تحت تعقیب قرارگرفته و بازداشت شدند. زوج سرایدار به این سرقت‌ها اعتراف کردندو معلوم شد اموال دزدی را به پنج نفرفروخته اند که آنها شناسایی و بازداشت شدند.

با عملیات همزمان پلیس آگاهی اصفهان و دستگیری ۳ قاتل فاش شد

سناریوی سریالی برای قتل رانندگان

محمد غمخوار
حوادث

قاتلان سریالی راننده‌ها در اصفهان که طعمه‌های خود را به شیوه‌ای خشن از پا درمی‌آوردند، در عملیات همزمان پلیس در دو استان دستگیر شدند. متهمان قبل از ارتکاب سومین قتل دستگیر شدند.

به گزارش خبرنگار جام جم، دهم خرداد امسال ماموران پلیس آگاهی اصفهان از کشف جسد مردی در منطقه‌ای کم تردد در این شهر قرار گرفته و بلافاصله راهی محل شدند. در تحقیقات پلیسی مشخص شد، جسد متعلق به مردی است که با شلیک گلوله به قتل رسیده است. خیلی زود خانواده مقتول شناسایی و برای تحقیقات به پلیس آگاهی احضار شدند. آنها در جریان تحقیقات اعلام کردند، مقتول با خودروی پرایدش در حال تردد بوده که هدف گلوله قرار گرفته و بعد از آن خودرویش سرقت شده است. مشخصات خودروی پراید مقتول در اختیار پلیس سراسر کشور قرار گرفت تا با مشاهده خودرو آن را توقیف کنند. در حالی که تحقیقات در این باره ادامه داشت، کشف جسد مرد دیگری که با شلیک گلوله به قتل رسیده بود در اصفهان کشف شد. این مرد هم راننده خودروی زانتیایی بود که قربانی سرقت خودروی ماشین خود شده بود. با بررسی اسلحه به کار رفته در دو جنایت مشخص شد، قتل‌ها با یک اسلحه انجام شده است.

سرهنگ کارآگاه حسین حسین‌زاده، جانشین فرمانده انتظامی استان اصفهان دراین باره به جام جم گفت: پس از دومین قتل متوجه شدیم با یک باند تبهکار روبه‌رو هستیم که به صورت سریالی رانندگان را قربانی سرقت‌های خود می‌کنند. تیمی از کارآگاهان پلیس آگاهی استان اصفهان بر روی این پرونده تحقیقات گسترده‌ای را آغاز کرده و پی بردند، اعضای این باند در محل‌های جنایت ردی از خود باقی نگذاشته‌اند.

وی افزود: با تحقیقات علمی کارآگاهان و بررسی کوچکترین سرنخ‌ها، ردی از سه سارق حرفه‌ای در این قتل‌ها به دست آمد که ساکن دو استان همسایه اصفهان بودند. با اطمینان از نقش آنها در این جنایت‌ها، شنبه عملیاتی غافلگیرانه در دو استان انجام و سه متهم دستگیر شدند. متهمان با سرقت یک دستگاه موتورسیکلت، قصد ارتکاب سومین جنایت را داشتند که ناکام ماندند.

سرهنگ حسین‌زاده با اشاره به اعترافات اولیه متهمان گفت: سه متهم به ارتکاب این

دو جنایت با انگیزه سرقت اعتراف کردند. آنها با موتورسیکلت‌های سرقتی پرسه‌زده و با شناسایی خودروها در محل‌هایی خلوت، کنار راننده رفته و به سمت او شلیک می‌کردند. بعد هم جسد را از خودرو خارج کرده و با سرقت ماشین فرار می‌کردند.

جانشین رئیس پلیس آگاهی استان اصفهان خاطر نشان کرد: احتمال ارتکاب قتل‌های دیگر از سوی اعضای این باند وجود دارد که بازجویی از آنها توسط کارآگاهان آغاز شده است. کارآگاهان پلیس آگاهی تحقیقات همه جانبه‌ای را دراین باره آغاز کرده‌اند که باید منتظر نتیجه تحقیقات بود.

جنایت و مکافات

تیزتر از چاقوی ابراهیم...

حامد عسکری
روزنامه‌نگار

در دو قسمت قبل تا اینجا خواندیم، صفورا با شوهرش و سه بچه جایی حوالی ورامین زندگی می‌کند. ابراهیم، همسر صفورا با مشکلات شدید مالی و نیز بیماری دخترشان دست و پنجه نرم می‌کند. یک روز که صفورا؛ سارا دخترشان را برای انجام آزمایش‌های خون به تهران می‌آورد با جوان مسافرکشی به اسم میلاد آشنا می‌شود و شماره تلفن رد و بدل می‌کنند و این ابتدای آشنایی ترسناک میلاد و صفوراست. اینک ادامه ماجرا:

سارا روی پاهایش خواب بود و همین فرصتی بود برای گل گفتن و گل شنیدن. میلاد پسر جذابی بود. حرف که می‌زد قند توی دلش آب می‌شد. خیلی نمی‌خواست جلوی میلاد وا بدهد و میلاد را پررو کند، اما خدا می‌دانست ته دلش چه خبر است. حالا رسیده بودند نزدیک خانه و صفورا صلاح ندانست میلاد از آن نزدیک‌تر بشود به خانه... کوچه را ورانداز کرد آشنا نبیند و بعد پیاده شد و رفت. میلاد هم با تک بوقی خفه با صفورا خداحافظی کرد.

روزها می‌گذشت و بتون رابطه میلاد و صفورا رفته رفته سفت‌تر می‌شد. حالا یک ساعت که پیام نمی‌داد. دلش هزار راه می‌رفت. به میلاد گفته بود مجرد است و این‌که وقت‌هایی که ابراهیم خانه نبود از صفورا یک دختر مجرد می‌ساخت خیلی برایش جذاب بود. زن درونش کامل بیدار شده بود و این میلاد بود که گاهی با یک شاخه گل، یک بستنی، یک بسته شکلات این اژدهای خفته درونش را روز به روز بیشتر آتشین می‌کرد. یکی دوبار با هم بیرون رفتند موسیقی گوش کردند و خندیدند و میلاد برای اولین بار روی دنده دستش را گرفت و صفورا چیزی نگفت. عصری که خانه رفت دلش نمی‌آمد دست‌هایش را بشوید. حالا او واقعا میلاد را دوست داشت و این چیزی بود که از بیخ قلبش تنوره می‌کشید. ابراهیم که کلید انداخت آمد توی خانه. عذاب وجدان کوفتی هرشبه آمد سراغش. دست‌هایش را سه‌بار با مایع ظرفشویی شست. خنده‌ای مصنوعی توی صورتش کاشت و یک چای جلوی ابراهیم گذاشت. توی چین‌های پیشانی ابراهیم نگاه انداخت. چین اولش به خاطر مریضی سارا افتاد... چین دوم سوختن موتور ماشین و خرده چین‌های دیگر که هر کدام یک علتی که خود ابراهیم هم یادش نبود کی توی صورتش پیدا شدند.

یک‌ور کله‌اش می‌گفت دوست داشتن که گناه نیست. کاری که نکرده‌ایم رفته‌ایم یک بستنی خوردیم آمدیم. کجای دین و قانون نوشته بستنی خوردن جرم است. یک‌ور دیگر کله‌اش می‌گفت. سه تا بچه داری بدبخت. ابراهیم بفهمه که سکته می‌کند و تا یکی دوساعت هر شب توی رختخواب غلت می‌زد و به این جدال‌های دو نیمکره مغزش گوش می‌داد. صبح بیدار شد. ابراهیم رفته بود. بچه‌ها هنوز خواب بودند. سماور روشن بود و ابراهیم چای درست کرده بود. گوشی‌اش را چک کرد. از حالت پرواز خارج کرد. الگوی سخت لمسی‌اش را برای باز کردن گوشی زد و پیام را دید. میلاد بود: باید ببینمت کار واجب دارم. جواب داد: سلام کی کجا و میلاد گفته بود. دوساعت دیگه سرمیدون، کوچه بغل قصابی... و توی دلش خالی شده بود. نمی‌دانست این یک ساعت و نیم باقیمانده را چه‌کار کند. کمی به بچه‌ها... کمی مقدمات غذا... کمی خودش و زد بیرون. تمام لحظه‌های رسیدن تا میدان دلشوره داشت. یعنی چه‌کار داشت که حتی بدون سلام فقط زده بود: باید ببینمت کار واجب دارم...

به میدان رسید. ماشین روشن بود. تمیز و کارواش رفته. در را باز کرد. خنکای باد کولر ریخت توی صورتش. سلام کرد. کمی چرخیدند. میلاد مثل همیشه نبود و هربار که پرسید چی شده جواب شنیده بود می‌گم حالا... وسط صحبت‌هایشان یکهو بعد از کلی روده درازی یک جعبه کوچولو از توی داشبورد درآورد. کولر را کم کرد که صدا خوب برسد و صدا صاف کرد و توی چشم‌های صفورا زل زد و گفت: با من ازدواج می‌کنی؟...

ادامه دارد...

روایت عجیب یک زوج برای طلاق

زندگی‌مان مثل فیلم‌های ترسناک است

فاطمه شیخ‌علیزاده
حوادث

مشکلات و اختلاف بین نرگس و رضا تمامی نداشت، اما آنها به خاطر علاقه‌ای که به هم داشتند سعی می‌کردند برای حفظ زندگی مشترک‌شان تلاش کنند. تا این‌که تصادف فرزندشان شیرازه زندگی آنها را از هم گسست و باعث شد زوج جوان به سیم آخر بزنند. نرگس می‌گوید سال‌ها با اعتیاد و بیماری بدبینی همسرش مدارا کرده و دیگر خسته شده اما رضا برعکس، همسر خود را یک بیمار پارانوئید می‌داند.

«زندگی‌مان مثل فیلم‌های ترسناک شده بود. همه‌چیز در ظاهر عادی بود، اما من نشانه‌هایی می‌بینم که نمی‌دانم باید به سلامت روان خودم شک کنم یا همسرم.»

این اولین جمله‌ای است که نرگس آن را با کلافگی و استیصال می‌گوید و بعد سرش را میان دست‌هایش می‌گیرد و اشک هایش سرازیر می‌شود. چند ثانیه‌ای بعد نیم نگاهی به رضا می‌اندازد و بعد رو به قاضی خرمی‌زاده، قاضی شعبه ۲۶۸ دادگاه خانواده می‌گوید: «دیگر نمی‌توانم با اعتیاد همسرم کنار بیایم و برای همین با هم برای طلاق توافق کردیم.» رضا بی‌آن‌که سرش را بالا بیاورد، می‌گوید: «من اعتیاد ندارم و همسرم از روی بدبینی این حرف را می‌زند.»

سردرد دل نرگس ۳۸ ساله باز می‌شود: «من و رضا زندگی‌مان را با عاشقی و با مخالفت خانواده‌های‌مان شروع کردیم، اما چند سال بعد از ازدواج‌مان زمانی که دخترم تازه به دنیا آمده بود، فهمیدم که رضا اعتیاد دارد. سعی کردم کمکش کنم تا ترک کند، اما نه تنها موفق نشدم بلکه رضا در این سال‌های اخیر به مصرف شیشه روی آورد و همین باعث شد به بیماری‌های روحی هم مبتلا شود.»

نرگس عقیده دارد توهم مصرف شیشه عوارضی در ریخته است. مادرت این کارها را کرده. بعدکه با روانپزشک حرف زدم و از حالت‌های همسرم گفتم، گفتند احتمالا او مبتلا به پارانوئید یعنی نوعی بدبینی افراطی شده است.»

با همه اینها نرگس سعی داشت مشکل زندگی‌اش را حل کند، اما تصادف دختر ۱۳ ساله‌اش در راه مدرسه باعث شد او تصمیم آخر را در مورد زندگی‌اش بگیرد: «یک روز دخترم در راه برگشت از مدرسه تصادف کرد و حال خیلی وخیمی داشت. حال روحی من خیلی بد بود، اما درست همان روز که رضا باید برای حمایت مالی و روحی کنار ما قرار می‌گرفت، غیبش زد. حدود یک ماه از رضا بی‌خبر بودم و دخترم صدمه روحی زیادی خورد که در آن حال پدرش سراغ او را نگرفت. بعد از یک ماه رضا با من تماس گرفت و گفت تو این بلا را سر دخترمان آورده‌ای و حالا می‌خواهی مرا هم بکشی. بعد از این اتفاق تصمیم گرفتم برای همیشه از این زندگی بروم. دیگر طاقت این فشارهای عصبی را ندارم.»

رضا نفس عمیقی می‌کشد و خطاب به قاضی می‌گوید: «حرف‌های نرگس را قبول ندارم. او با بدبینی مرا دیوانه کرده است. به من می‌گوید اعتیاد داری و هر هفته مجبورم می‌کند تست بدهم. حاضرم همه تست‌هایم را که جوابش منفی است، ارائه دهم. او داستان‌های عجیب و غریب سر هم می‌کند و من چون او را دوست داشتم، سعی می‌کردم قانعش کنم که این حرف‌ها حقیقت ندارد. اما حالا دیگر من هم از این وضع خسته شده‌ام و می‌خواهم به خواست همسرم، زندگی را تمام کنم.»

حکم طلاق توافقی برای پرونده زوج جوان صادر می‌شود و راز زندگی آنها در هاله‌ای از ابهام باقی می‌ماند.

رضا به دنبال داشته: «رضا بدبین شده بود و گمان می‌کرد من و دخترم می‌خواهیم او را بکشیم. یک روز صبح وقتی از خواب بیدار شدم گمان می‌کردم رضا سر کارش رفته. مشغول کارهای خانه شدم. دخترم هم مدرسه بود. دو ساعت بعد وقتی سمت کمد دیواری رفتم، دیدم شوهرم گوشه کمد چمباتمه زده. داشتم از ترس سکته می‌کردم و جیغ کشیدم. رضا با حالت وحشت زده از من دور شد و می‌گفت «تو رو خدا منو نکش» و از خانه به حالت فرار بیرون رفت. همسایه‌مان صدایم را شنید و به خانه ما آمد، اما رضا رفته بود. موضوع را به او گفتم و شب که رضا به خانه برگشت خیلی عادی با من خوش و بش کرد. وقتی دلیل کار صبح را از او پرسیدم طوری حضورش را در خانه انکار کرد که من یک لحظه به خودم شک کردم. بعد هم به همسایه‌ها گفت زنم دیوانه شده و پرت و پلا می‌گوید.»

رضا با پوزخندی گفت: «همسرم این داستان‌ها را سر هم می‌کند و آن وقت به من می‌گوید توهم دارم.»

نرگس بی‌تفاوت به حرف رضا می‌گوید: «گاهی اوقات نیمه شب رضا بیدار می‌شد و می‌دیدم دارد با ترس و گریه کابینت‌ها را بیرون می‌ریزد. می‌گفت می‌دانم اسلحه داری. صبح به دخترم می‌گفت نمی‌دانم چرا خانه به هم

قتل مرموز موبد زرتشتی همراه محافظ و پرستارش

قتل موبد زرتشتی همراه محافظ و پرستارش در ماهان کرمان، پلیس را در برابر معمای پیچیده‌ای قرار داد.

به گزارش خبرنگار جام جم، این موبد زرتشتی ۵۳ ساله به نام آرش کسروی، همراه همسر و دو فرزندش از ده سال پیش برای ادامه زندگی از کرمان به کالیفرنیای آمریکا سفر کرده و آنجا ساکن بودند. سال گذشته او به خاطر سالمرگ پدرش در کرمان برای برگزاری مراسم سوگواری وی و کارهای انحصار وراثت از کالیفرنیا به کرمان آمد. او چند ماه در این شهر بود تا با پایان یافتن کارهایش نزد خانواده‌اش بازگردد اما از چند روز پیش، یکباره ناپدید شد و کسی از او خبری نداشت. ناپدیدشدن ناگهانی این موبد همراه محافظ و پرستارش عجیب به نظر می‌رسید و بستگانش موضوع را به پلیس آگاهی شهر کرمان اطلاع دادند و برای یافتن آنها کمک خواستند. پرونده‌ای دراین باره تشکیل و تحقیقات پلیسی برای رازگشایی از سرنوشت این سه نفر آغاز شد.

جست‌وجوها ادامه داشت تا این‌که بعد از سه روز جسد هر سه نفر در شهر ماهان در جنوب کرمان پیدا شد.

دادخدا سالاری، دادستان مرکز استان کرمان دراین باره گفت: بعد از ناپدیدشدن این سه نفر مرجع قضایی دستورات لازم را برای شناسایی آنها به پلیس داد و ماموران در حال تحقیق بودند که سرانجام جسد آرش کسروی را که موبد زرتشتی بود، همراه دو نفر از دوستان وی در یک خانه ویلایی در شهر ماهان کشف شد. شواهد نشان می‌دادهر سه نفر به قتل رسیده‌اند.

وی افزود: همچنین درخودروی یکی از مقتولان مبلغ ۱۰ هزار دلار آمریکا کشف شده است. پلیس شواهدی را به دست آورده که حاکی از آن است که مرد موبد زرتشتی و دو همراه او با انگیزه مالی به قتل رسیده باشند.

یکی از بستگان موبد کشته‌شده به سایت امرداد گفت: مقتول برای شرکت در آیین سالگرد درگذشت پدرش و پیگیری مسائل حقوقی انحصار وراثت از مهر سال گذشته به ایران سفر کرده بود. افرادی بارها موبد کسروی را به مرگ تهدید کرده بودند که بیشتر تهدیدها درباره مسائل زمین‌خواری بود.

وی همچنین گفت: در پی تهدیدها همیشه محافظ شخصی، او را همراهی و همچنین خانم پرستاری به کارهای خانه وی رسیدگی می‌کرد. این دو نفر که زرتشتی نبودند همراه موبد کسروی در این رخداد آدم‌ربایی به قتل رسیدند. اول مرداد امسال پس از دو روز بی‌خبری از وی و دو همراه او به خانه‌اش در کرمان رفتیم. وسایل برقی روشن بود اما آنها در خانه نبودند. دوربین‌های مداربسته نیز شکسته و دزدیده شده بود. پس از در جریان گذاشتن پلیس آگاهی و بررسی شواهد احتمال آدم‌ربایی تقویت شد.

این فرد ادامه داد: بازپرس از روی شواهد در موقعیت، زمان ناپدیدشدن را سه‌شنبه هفته گذشته می‌دانست. همسایگان ویلایی در شهر ماهان وقتی متوجه بوی تعفن از ویلا شدند به پلیس خبر دادند و جمعه شب در آن ویلا اجساد آنها پیدا شد. شنبه هم با دیدن اجساد، هویت آنها را تایید کردیم. همچنین بستگان پرستارکشته شده در این ماجرا به ما گفتندکه ضربه‌های چاقو به بدن وی وارد شده بود. پلیس هم دوربین‌های اطراف محل جنایت را بررسی کرده تا ردی از قاتلان به دست آورد.

موبد زرتشتی

تلنگر

اجیر کردن ابلیس سیاه برای قتل پدرخوانده

مرد جوان که با همدستی یک مجرم خطرناک و دوستانش، پدرخوانده‌اش را قربانی سرقت مرگبار کرده بود، پای میز محاکمه قرار گرفت.

به گزارش خبرنگار جام جم، رسیدگی به این پرونده از ۲۱ بهمن ۹۷ همزمان با گزارش قتل مرد ۶۸ ساله‌ای به نام احمد در بلوار دریا در تهران آغاز شد. با حضور تیم جنایی در محل، آنها با جسد احمد در حالی که خفه شده بود روبه‌رو شدند.

پسر احمد که ماجرا را به پلیس خبر داده بود در تحقیقات گفت: سال ۷۸ مادرم فوت شد و پدرم دوباره ازدواج کرد. آن زمان تمام اموالش را به نام من زد که این موضوع باعث ناراحتی پسر همسر دوم پدرم شد. کامبیز چند بار بر سر این موضوع با پدرم درگیر شده بود. امروز کامبیز با من تماس گرفت و گفت هرچه با پدرم تماس می‌گیرد او جواب نمی‌دهد. نگران به اینجا آمده و با جسد پدرم روبه‌رو شدم. کامبیز در ادامه دستگیر شد و در تحقیقات اظهارات متناقضی را مطرح کرد، اما در ادامه لب به اعتراف باز کرد و گفت: سه نفر را برای سرقت از پدر خانواده‌ام اجیر کردم که آنها پیرمرد را کشتند.

در ادامه سه متهم اجیر شده دستگیر شدند که در تحقیقات مشخص شد، یکی از آنها مجرمی خطرناک معروف به ابلیس سیاه است.

با تکمیل تحقیقات پرونده برای محاکمه به شعبه دوم دادگاه کیفری استان تهران ارسال شد و دیروز متهمان به ریاست قاضی زالی و با حضور قاضی مستشارعلی دلداری محاکمه شدند.

در ابتدای این جلسه اولیای دم برای قاتل درخواست قصاص و برای دیگر متهمان اشد مجازات خواستند. پسر خوانده مقتول در دفاع از خود گفت: پول نزول کرده بودم و وضع مالی‌ام بد شده بود. چند بار از پدرخوانده‌ام خواستم کمکم کند، اما قبول نکرد. به همین خاطر از یک مجرم سابقه‌دار به نام نصیر معروف به ابلیس خواستم از خانه‌اش سرقت کنند که آنها او را کشتند.

در ادامه نصیر هم با قبول اتهامش گفت: من و دو همدستم با دو غذایی که کامبیز به ما داده بود، به مقابل خانه مقتول رفته و گفتیم غذای نذری آورده‌ایم. بعد وارد خانه شده و روی سینه مقتول نشسته و لباسش را دور سر و صورتش پیچیدیم که باعث خفگی او شد. سپس طلا، پول و فرش ابریشم از آنجا سرقت کرده و بیرون آمدیم.

در ادامه دو متهم دیگر پرونده هم اتهامات خود را قبول کردند. با دفاعیات متهمان و وکلای آنها، قضات برای تصمیم‌گیری وارد شور شدند.

افشای راز سرقت در خواب

مرد جوان که با همدستی برادرش و دوست خود از مشتریان طلافروشی و صرافی سرقت می‌کرد، شب‌ها در خواب راز دزدی‌هایش را بازگو می‌کرد.

به گزارش خبرنگار جنایی جام جم، اوایل اسفند سال گذشته مردی دلار خرید و از صرافی در یکی از محله‌های تهران بیرون آمد که راکبان موتورسیکلتی به او حمله کرده و وی را کف خیابان کشاندند و با قاپیدن کیفی که دلارها در آن بود فرار کردند.

بعد از این شکایت با دستور دادیار دادسرای ناحیه ۳۴ تهران پلیس در جست‌وجوی دزدها بود تا این‌که زنان و مردان دیگری به پلیس آگاهی آمده و گفتند که مشتریان صرافی و طلافروشی بودند و هنگام خروج از آنجا سارقان که ماسک زده و کلاه کاسکت داشتند به آنها حمله کرده و اموالشان را دزدیده‌اند که در برخی سرقت‌ها شاکیان مصدوم شده بودند.

جست‌وجوها ادامه داشت تا این‌که سارقان چند روز پیش در حال سرقت از مشتری زن صرافی در خیابان ناکام مانده و یکی از آنها از سوی پلیس بازداشت شد. متهم بازداشتی در تحقیقات پلیسی گفت، با همدستی دو برادر سرقت‌ها را انجام داده است. متهمان فراری تحت تعقیب بودند که مردی به پلیس زنگ زد و گفت مهمان خانه دو برادر بوده که یکی از آنها در خواب حرف می‌زده و راز دزدی‌هایش را برملا کرده و گمان می‌کند آنها سارق باشند که ماموران به آنجا رفته و هر دو برادر سارق بازداشت شدند که معلوم شد همان متهمان فراری هستند و مقداری دلار و طلا از مخفیگاه آنها کشف شد. شهروز درباره دزدی‌هایشان گفت: آشپز رستوران بودم، اما به خاطر شیوع کرونا رستوران تعطیل شد و بیکار شدم. بعد با همدستی دوستم از مشتریان طلافروشی و صرافی‌ها سرقت می‌کردیم. از این راه پول زیاد نصیبم شد و خودروی مدل بالایی خریدم و لباس‌های مارک‌دار می‌پوشیدم. چند بار در خواب حرف زدم که برادرم راز دزدی‌ها را فهمید. مجبور شدم او را هم با خودم به محل‌های سرقت ببرم.